

## مهربانی در صحرا



در دل بیابان وسیع و بی‌پایان عربستان، جایی که شن‌های داغ زیر نور آفتاب می‌درخشیدند و بادهای گرم با صداهای وهم‌آلود بر فراز تپه‌های شنی می‌وزیدند، قبیله‌ای کوچک به نام بنی‌کریم زندگی می‌کرد. این قبیله که به میهمان‌نوازی و خوش‌اخلاقی شهرت داشت، در مسیر راه کاروان‌ها قرار داشت و بسیاری از مسافران به هنگام گذر از صحرا، در چادرهای این قبیله به استراحت می‌پرداختند. شیخ علی، رئیس قبیله، مردی میانه‌سال و خردمند بود. او با تدبیر و محبت، قبیله‌اش را هدایت می‌کرد و همیشه سعی داشت با همه، حتی با دشمنان قبیله‌اش، با احترام و خوش‌اخلاقی رفتار کند. از نظر او، هر انسان، صرف‌نظر از اینکه دوست یا دشمن باشد، لایق احترام و محبت است.

یک روز، وقتی آفتاب در آسمان بی‌رحم صحرا به اوج خود رسید، کاروانی کوچک از

از دور نمایان شد. این کاروان که به دلیل گرمای شدید و طولانی بودن سفر، خسته و تشنه شده بود، به چادرهای بنی‌کریم نزدیک شد. شیخ علی و جوانان قبیله به استقبال کاروان رفتند و با چهره‌ای باز و لبخندی گرم، آن‌ها را دعوت کردند تا در سایه‌ی چادرها استراحت کنند.

رهبر کاروان، مردی مسن به نام حارث، با قدردانی دعوت را پذیرفت و کاروانیان به داخل چادرهای قبیله هدایت شدند. زنان قبیله آب خنک و تازه را داخل ظرف‌هایی به شکل مکعب مستطیلی به طول ۱۰ سانتی متر، عرض ۵ سانتی متر و ارتفاع ۷ سانتی متر ریختند و به همراه خرما و نان به مهمانان تعارف کردند و مردان قبیله با مهربانی از احوال کاروان و سفر طولانی‌شان پرسیدند. شیخ علی با حارث در گوشه‌ای از چادر نشست و با احترام گفت: «ای حارث، ما خوشحالیم که توانستیم در این صحرا به شما پناه بدهیم. این رسم ماست که با هر مسافری، چه دوست و چه دشمن، با نیکی رفتار کنیم.»

حارث که از رفتار محبت‌آمیز قبیله تحت تأثیر قرار گرفته بود، گفت: «ای شیخ علی، من در طول عمرم بسیاری از قبایل را دیده‌ام، اما هرگز جایی با این همه محبت و خوش‌اخلاقی برخورد نکرده‌ام. شما نه تنها به ما آب و غذا دادید، بلکه با مهربانی و احترام با ما رفتار کردید.» شیخ علی با لبخندی نرم پاسخ داد: «این وظیفه ماست که به انسان‌ها کمک کنیم، به ویژه زمانی که در چنین شرایط سختی قرار دارند. صحرا می‌تواند بی‌رحم باشد، اما ما باید قلبمان را باز نگه داریم و در هر موقعیتی، حتی در برابر دشمنان، با خوش‌اخلاقی رفتار کنیم.» حارث با نگاهی عمیق به شیخ علی گفت: «ای شیخ، من باید به تو اعترافی بکنم. من و کاروانم از قبیله‌ای هستیم که در گذشته با بنی‌کریم دشمنی داشتیم. ما سال‌ها به خاطر اختلافات قدیمی با هم در نزاع بودیم. اما امروز، پس از دیدن رفتار شما و قبیله‌ات، فهمیدم که زمان آن رسیده تا به این دشمنی پایان دهیم.»

آن روز، دوستی عمیقی میان شیخ علی و حارث شکل گرفت. قبیله بنی‌کریم و قبیله حارث از آن پس نه تنها به دشمنی‌های قدیمی پایان دادند، بلکه به یارانی نزدیک تبدیل شدند که در مواجهه با مشکلات صحرا، همواره به یکدیگر کمک می‌کردند.

با توجه به متن به زیر سوالات زیر پاسخ دهید.

۱. حجم ظرف آبی که زنان قبیله ی بنی کریم استفاده می کردند چقدر بود؟

۲. در صورت دو برابر کردن ابعاد ظرف های آب، حجم ظرف چه تغییری می کند؟ محاسبه کنید.

۳. قبیله ی بنی کریم کجا زندگی می کردند؟

۴. قبیله ی بنی کریم به چه چیزی شهرت داشت؟

۵. علت نزاع بین قبیله ی بنی کریم و قبیله ی حارث چه بود؟

۶. از نظر شیخ علی، چرا باید همیشه خوش رفتار بود؟

۷. چرا کاروان حارث خسته بود؟

۸. زنان چه خوراکی به کاروان حارث دادند؟

۹. مکعب مستطیلی با ابعاد دلخواه رسم کنید.